

## شرایط اجتماعی مؤثر در ایجاد و تکوین مؤسسات خیریه رفاهی \_ بهداشتی ایران در دوره رضا شاه

الهام ملک زاده<sup>۱</sup>

### چکیده

بررسی شرایط اجتماعی ایران در دوره رضاشاه و رویکردهای اجتماعی مؤثر دولت در این عصر موضوع مقاله حاضر را تشکیل می دهد که با تأکید بر حوزه اقدامات انجام شده در بخش های نوین خدمات اجتماعی، همچون مؤسسات خیریه رفاهی- بهداشتی، به علل و عوامل مؤثر در ایجاد و تکوین این مؤسسات خواهد پرداخت. در این پژوهش با استفاده از منابع دوره رضاشاه، همچنین بهره گیری از اسناد مربوط، کاربست سیاست ها و اقدامات اجتماعی توسط دولت، به منظور تبیین و توسعه این گونه فعالیت های عام المنفعه، نیز تأثیر پذیری از اصلاحات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کشورهای منطقه، مانند ترکیه که در همان زمان تحولات وسیع و عمیقی را با زعامت آتاتورک تجربه می کرد، بهره برداری و الگوپذیری از آنچه تحت عنوان استفاده از دستاوردها و مظاهر مدرنیته ناشی از پیشرفت های اجتماعی و اقتصادی جوامع غربی در سایر کشورها قابل استفاده و الگو برداری بود، مورد بررسی و تحلیل قرار می گیرد. ضمن اینکه سیاست های حاکمیت در کوتاه نمودن دست روحانیت در عرصه های مختلف سیاسی و اجتماعی، و از آن جمله در حیطه مهم اوقاف، نیز مطرح می گردد. سیاست ها و برنامه های دقیقی که با انگیزه بی رنگ نمودن نقش روحانیت و به موازات آن استقرار این تفکر در جامعه که باید دولت و حاکمیت را به عنوان نهاد مسئول و متولی خدمات و اقدامات اجتماعی مورد نظر این وجیزه تلقی نمود.

**واژگان کلیدی:** شرایط اجتماعی، رضاشاه، مؤسسات خیریه رفاهی بهداشتی، روحانیت، اوقاف.

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرری

### شرایط اجتماعی ایران در دوره رضاشاه

استبداد، فقدان امنیت و بی توجهی به منافع عمومی مردم و کشور، از عوامل مؤثر تداوم عقب ماندگی ایران در دو قرن گذشته است، و از آنجا که در اوایل قرن بیستم ساختار اقتصاد جهانی بر اساس رویکرد امنیت استوار بود، رضاشاه تلاش کرد تا امنیت را در جامعه ایجاد کند و گسترش دهد. از این رو، از استقرار یک دولت مقتدر حمایت کرد و خود را منجی جامعه ایران و توسعه دهنده آن قلمداد نمود (مصلی نژاد، ۱۳۱۳: ۲۳۹). رضاشاه در صدد بازسازی جامعه ای بود که هنوز برای تحول اساسی آن نه سیاستمداران و نه روشنفکران چاره ای مؤثر نیندیشیده بودند. بنابراین، پذیرش رضاخان سردار سپه در مرحله گذار از یک جامعه سنتی به یک جامعه نو و صنعتی از هزینه هایی بود که ملت به آن تن داد تا هم تمامیت ارضی خود را حفظ کند، و هم امنیت لازم برای پایه ریزی ایران صنعتی و نو را به دست آورد.

تحولات دوره قاجار نمادی از دگرگونی های ساختاری است که با توجه به شکل بندی های اقتصاد روستایی، شیوه تولید کشاورزی به سبک آسیایی و استبداد سیاسی، می تواند مورد بررسی قرار گیرد. در تبیین ماکس وبر آنچه با عنوان حکومت پاتریمونیال و دولت سلطانی مطرح شده و با شاخص های سیاسی دوره قاجار هماهنگی دارد، این روند می تواند ویژگی دگرگونی در جامعه ای باشد که دارای ساختارهای استبدادی و الگوهای غیر قابل انعطاف است. امنیت گرایی به حداقل خود رسیده بود و از سوی دیگر، نهادهای اقتصادی جدید، فاقد اراده و توانمندی لازم برای انباشت سرمایه و بستر مناسب تحولات سیاسی بودند. از این رو، از زمان ظهور رضاخان با مجموعه های نوگرا از شکل گیری دولت اقتدارگرای جدید، به جای دولت استبدادی، حمایت به عمل آوردند (همان: ۲۴۰).

تأثیر پذیری زیاد ایران از روند بین المللی و دگرگونی های گسترده ساختار قدرت در ایران، زمینه های تحول سیاسی را در کشور فراهم کرد. در این میان و در آستانه فعالیت های جمهوری خواهی رضاخان، جمهوری خواهان با انتشار برنامه هایشان (تغییرات بنیادین و انقراض قاجاریه) حرکت خود را آغاز کردند. آنان طیف گسترده ای از برنامه های سیاسی و اجتماعی را در دستور کار قرار دادند. اولین گام در چارچوب مشروطه خواهی و دگرگونی سیاسی برداشته شد. درگام دوم می توان از آموزش اجباری دوره ابتدایی نام برد (همان: ۲۹۲- ۲۹۱). تلاشی برای دست یابی به جامعه ای نوین آغاز شده بود، اما فقدان نهادهای سیاسی کارآمد، موجب رویکردی متعارض از سوی نخبگان سیاسی شد. همان چیزی که به معنای فقدان برنامه لازم به منظور پی گیری اهداف و سیاست های توسعه و بسط مشارکت مردم در قدرت بود (همان: ۲۹۹).

در بررسی عملکرد اجتماعی دولت در دوران رضاشاه، و در راستای روند تأثیرگذاری این حوزه بر ایجاد و گسترش مؤسسات خیریه، باید به سیاست های دولت در برابر عنصر اجتماعی وقف و به طور کلی موقوفات اشاره کرد. اجرای سیاست تقابل با موقوفات و دست اندرکاران و متولیان این بخش، که اکثراً در اختیار طبقه روحانی قرار داشت؛ دامنه برنامه های اجتماعی دولت و سیاست های حاکمیت را به حوزه مسائل سیاسی و مخالفت و ضدیت با قدرت روحانیت کشاند.

از آن جا که از قدیم الایام یکی از مهم ترین منابع درآمد نهاد مذهبی، عایدات ناشی از اوقاف بود؛ به ویژه از اوقاف عام در راستای نگاهداری عتبات مقدسه و حوزه های علمی و کمک به معیشت طلاب و اقامه مجالس روضه و قرائت قرآن استفاده می شد، امکانات وقفی از پرداخت مالیات معاف بود و کمتر مورد تعرض قرار می گرفت. به عبارتی دیگر، یک منبع اقتصادی مستقل به شمار می رفت. از این رو، حکومت های وقت همواره می کوشیدند اداره امور اوقاف را در اختیار خود گیرند.

بدیهی بود که عدم نظم و ترتیب موقوفات و سوء استفاده های متولیان، راه را برای بهانه جویی حاکمان فراهم می آورد. تمایل برای تسلط بر امور اوقاف فکر جدیدی نبود که از ذهن رضاشاه گذشته باشد. در دوره نادر شاه افشار برای مدتی اوقاف و تولیت موقوفات از دست روحانیت خارج شد و تسلط بر آن در محدوده قدرت شاه قرار گرفت. پس از مشروطه نیز از اهداف برخی از منورالفکران، تسلط بر این حوزه را باید نام برد. به همین سبب اداره ای به نام اوقاف، در زیر مجموعه ادارات وزارت معارف تأسیس شد و کار رسیدگی به املاک موقوفه و رسیدگی و نظارت بر عایدات و مخارج آن برعهده وزارت معارف قرار گرفت (بصیرت منش، ۱۳۷۸: ۸۶؛ لمبتون، ۱۳۴۵: ۴۱۳). پس از مدتی، در ۲۸ شعبان ۱۳۲۸ قمری، ضمن تصویب قانون اداری وزارت معارف، مواردی درباره وظایف اداری و جمع آوری و نظارت بر موقوفات به تصویب مجلس شورای ملی رسید و متعاقب آن ادارات اوقاف در بعضی از نقاط کشور تأسیس شد (حلاج، ۱۳۳۵: ۱۴۴). با این حال، در این دوره نتوانستند و یا جرأت نکردند که در امور اوقاف دخالت بیشتری نمایند (نفیسی، ۱۳۷۱: ۸۵).

در دوران رضاشاه از یک سو در راستای متمرکز ساختن تمامی نهادهای اجتماعی تحت نظارت دولت، و از سوی دیگر، تحت فشار قرار دادن روحانیون و نیز تأمین بودجه برای ساختن مدارس جدید، در امور اوقاف مداخله گردید. رضاشاه در سال ۱۳۰۵ شمسی در سفر به خراسان دستور داد آیین نامه ای برای اداره اوقاف آستان قدس تنظیم شود و پس از تهیه و تأیید آن به نایب التولیه اختیاراتی داد که امور آستان قدس را به صورت اداری درآورد (صفایی، ۱۳۵۵: ۲۸۶؛ بصیرت منش، همان: ۸۷).

در سال ۱۳۱۲ شمسی نیز به توصیه تیمور تاش، وزارت معارف طرحی تهیه کرد که تصرف و مداخله قطعی دولت را در موقوفات مجهول التولیه و مجهول المصرف و موقوفات بریه مطلق پیش بینی می نمود. رضاشاه باز هم این طرح را به مصلحت ندانست و از کفیل وزارت معارف (علی اصغر حکمت) خواستار استرداد لایحه از

مجلس شورای ملی و تهیه طرحی جدید شد. بنا بر نوشته حکمت، لایحه جدیدی که متعادل تر و با موازین شرع مطابقت داشت تهیه گردید (بصیرت منش، همان جا). اوایل سال ۱۳۱۳ شمسی این لایحه که حتی با خشنودی عده زیادی از روحانیون مواجه شد در ۱۰ ماده به تصویب رسید (حکمت، ۱۳۵۵: ۲۰۰). آیین نامه اجرایی این قانون نیز از اردیبهشت ۱۳۱۴ شمسی، در اداره کل اوقاف، که در وزارت فرهنگ دایر شده بود، و در شهرستان ها در ادارات فرهنگ و یا مستقیماً دایره ای به نام اوقاف، شروع به کار نمود (حلاج، همان: ۱۴۴؛ بصیرت منش، همان: ۸۸).

برخلاف ادعای حکمت، قانون مذکور نمی توانست مورد قبول و رضایت روحانیون واقع شود، زیرا دولت کوچک ترین علاقه ای به تبلیغات و شعایر مذهبی نداشت. در نتیجه، بعضی اوقاف عامه که در سابق، وقف اموری چون روضه خوانی شده بود، متعدد المصرف شد. و در اصل نمی توانست به مصارف خاص مورد نظر واقفان، مانند برگزاری مراسم عزاداری برسد، زیرا روضه خوانی ممنوع بود. از این رو، اداره امور بعضی موقوفات به دست وزارت معارف افتاد (لمبتون، همان: ۴۲۲). گفته شده که پس از اجرای قانون مذکور در سال ۱۳۱۴ شمسی، جمع کل عواید ناشی از حق النظاره بالغ بر ۲ میلیون و ۵۹۰ هزار ریال گردید که به مصرف اعانات مدارس ملی، شیر و خورشید، تهیه لوازم ورزشی، ساختن دبیرستان ها، تعمیرات ابنیه تاریخی رسید (رازی همدانی، ۱۳۱۷: ۸۹۴).

بدین ترتیب که احداث ساختمان دبستان ها ۴۰ درصد، خرید لوازم تحصیل و لباس شاگردان بی بضاعت ۱۰ درصد، کمک به صحنه عمومی، امور عام المنفعه و شیر و خورشید سرخ ۲۰ درصد، کمک به تبلیغات عمومی - بهداشت عمومی - ۱۰ درصد، طبع کتاب های مفید ۱۰ درصد و ذخیره برای مخارج غیر مترقبه ۱۰ درصد (مجله رسمی، ۱۳۱۴: ۴-۱). از درآمد اوقاف در راستای تعمیر مدارس قدیمی و یا تأسیس دبیرستان های معقول و منقول استفاده شد (نفیسی، همان: ۱۴۶)؛ البته، مدارس قدیمی که

خارج از چارچوب نهاد مذهبی بودند. در طی سال های ۱۳۱۵ تا ۱۳۱۸ شمسی نیز با تمام اقداماتی که از سوی برخی افراد ذی نفوذ در متقاعد کردن شاه برای فروش املاک موقوفه به منظور سرمایه گذاری در سهام شرکت های پرسود انجام شد، این کار به مرحله عمل در نیامد. از آن جا که این عمل خلاف شرع بود، از سوی اولیای دادگستری در اجرای این طرح تعلل شد و سرانجام با نخست وزیری متین دفتری این ماجرا مسکوت ماند. اما بعد از سقوط متین دفتری (۴ تیر ۱۳۱۹) و نخست وزیری علی منصور در ۱۴ اردیبهشت ۱۳۲۰ شمسی، وزارت دارایی موقوفات را مانند خالصات به فروش رساند و حاصل آن را به مصرف امور خیریه رساند، و به این ترتیب وقفیت به کلی منتفی شد (عاقلی، ۱۳۷۱: ۱۰۴).

روحانیون از دیرباز در پراکندگی قدرت سهم قابل ملاحظه ای داشتند (اکبری، ۱۳۸۴: ۱۹۱). رضاشاه، که در صدد تجمع قدرت در دست دولت و ایجاد اصلاحات و عملی کردن برنامه نوسازی بود، بیشتر مایل بود از نفوذ و قدرت اجتماعی - سیاسی روحانیون بکاهد. با اجرای برنامه هایی از قبیل؛ اجباری کردن خدمت نظام وظیفه، اصلاحات قضایی، رسیدگی به اوقاف، املاک و اراضی کشاورزی و آموزش و پرورش، که از حوزه هایی به شمار می رفتند که روحانیت در آن نقش بسیاری داشتند، سعی در از بین بردن این اقتدار و نقش آفرینی کرد (همان: ۱۹۲).

وقف و رسیدگی به اوقاف از یک سو منبع مالی مناسبی برای روحانیون به شمار می آمد، از سوی دیگر موقعیت، منزلت و اقتدار اجتماعی و سیاسی آنان را مشخص می کرد. اما با در پیش گرفتن سیاست جدید دولت از سوم دی ماه ۱۳۱۳ شمسی، مسائل مربوط به وقف به حوزه اقتدار دولت کشیده شد (قوانین و مصوبات مجلس، ۲۸۶ - ۲۸۳). به موازات سیاست های عرفی سازی دولت در حذف جایگاه و نقش روحانیت، از جمله در حوزه کارهای خیریه مبتنی بر اوقاف، در واقع کارهایی که با احساسات مذهبی و عام المنفعه افراد سروکار داشت، مورد بی مهری قرار گرفت.

خلاء به وجود آمده برای برنامه های نوسازی و اصلاحی دولت ایراد بزرگی محسوب می شد که در بازسازی این نقیصه، دولت وارد صحنه شد و با سازمان دهی و نظارت و حمایت از مؤسسات و سازمان هایی که در حوزه های خیریه می گنجیدند؛ این معضل را تحت پوشش خود درآورد. از طریق جایگزینی قوانین عرفی با قوانین شرع (اشکال نوین فعالیت های اجتماعی با توجه ویژه این رساله به مؤسسات خیریه) مطابق فضای جدید جامعه ابتکار عمل را به دست گرفت (آوری، بی تا: ۴۵ تا ۲/۴۷).

یکی دیگر از رویکردهای اجتماعی مؤثر عصر رضاشاه درحوزه ایجاد مؤسسات خیریه رفاهی - بهداشتی و کاربست آن توسط دولت برای تبیین و توسعه این گونه فعالیت های عام المنفعه، تأثیر پذیری از اصلاحات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کشورهای منطقه، مانند ترکیه که در همان زمان تحولات وسیع و عمیقی را با زعامت آتاتورک تجربه می کرد، همچنین بهره برداری و الگوپذیری از آنچه تحت عنوان استفاده از دستاوردها و مظاهر مدرنیته ناشی از پیشرفت های اجتماعی و اقتصادی جوامع غربی نامیده اند؛ از دیگر مواردی بود که جزو شاخصه های حکومتی دوره رضاشاه شمرده می شود. یکی از مهم ترین بخش های متأثر از این شاخصه و ویژگی های مترتب بر آن، با در نظر گرفتن اشکال مختلف حاکم بر سیاست های ایجاد و تکوین شان، اقدامات و فعالیت هایی است که توسط مؤسسات خیریه رفاهی - بهداشتی تشکیل شده در این روزگار صورت گرفت.

بهره گیری و الگو برداری از نمونه های جدید تحولات مدنی اروپا نیز از دیگر مصادیقی بود که نه تنها در این مقطع به فعالیت پرداختند، بلکه همین تلاش برای بهره گیری و به کار بستن الگوهای غربی، مسلماً از دید مأموران و رسانه های خارجی مقیم ایران دور نمانده، در سلسله گزارش های مرتب و دقیقی که به اولیای دولت های خویش ارسال می کردند، از این کوشش و جوش و خروشی که در ارکان حاکمیت و با حمایت و سازمان دهی اقشار مختلف در حال انجام بود، اطلاعاتی به دست داده اند

که در این پژوهش از گزارش ها و اطلاعات این افراد استفاده شده است. از جمله اظهار نظر کاردار سفارت انگلیس درباره دبیر کل دفتر وزارت خارجه آن کشور قابل اشاره است که درباره تحولات ایران نوشته است: «... برای من باعث بسی افتخار است به اطلاع برسانم که در طول چند ماه گذشته گردانندگان این کشور از شاه تا سطح پایین، فعالیت شدیدی را برای مدرن کردن ایران انجام می دهند و کوشش می نمایند که استاندارد زندگی روزانه را بر اساس ادراک ملی خود از تمدن غرب پی ریزی نمایند» (صفایی، بی تا: ۱۰۳).

دکتر مورتن از جمله زنان پزشکی بود که در دوره رضاشاه در ایران به کار طبابت اشتغال داشت. سفرنامه ارزشمندی که از وی باقی مانده، از جمله منابع جالبی است که درباره تحولات و تغییرات این زمان اطلاعات مهمی به دست می دهد. چنانکه اشاره شد، اظهار نظرهای خارجیانی مانند وی می تواند برای مقایسه شرایط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دوره رضاشاه و میزان تلاش های انجام شده در اجرای شعارهای دولت مفید باشد. از آن جمله؛ ارزیابی وی از نوسازی و نوگرایی دولت را می توان این گونه یافت که: «... تهران امروز چهارصد هزار نفر جمعیت دارد و زندگی آنها به سبک مدرن است و الگویی برای کل کشور محسوب می شود. به عنوان پایتخت، پیشرو سایر مناطق است و آن مرکزی است که خارجی ها و مقامات رسمی در آن جمع می شوند» (Morton, 1940: 67). ... زمین تنیس، فوتبال و رستوران های زیبا یک حالت مدرنی به شهر داده است. بسیاری ساختارها و بولوارهای جدید و پارک بندی پهن حاشیه خیابان ها وجود دارد که از حجم ترافیک کم می کند. باغ های عمومی و پارک های جدید برای همه شهروندان وجود دارد. خیابان های جدید دارای ۴۰ پا پهناست تا حجم ترافیک را کنترل کند (Ibid: 68). .... احداث ساختمان های عمومی تحت فرمان مستقیم شاه بود. او هنگام مشاوره طرح ها را قبول می کرد و به جزئیات آن می پرداخت...» (Ibid: 71).



در نمونه دیگر، مقاله ای در روزنامه‌ی البلاغ چاپ بیروت با عنوان درخانه‌ی داریوش درباره‌ی اقدامات انجام شده توسط دولت و انتقادهایی که گویا در یکی از روزنامه‌ها با نام مستعار به چاپ رسیده بود، منتشر شد. این مقاله که در پاسخ مطلبی تحت عنوان «اعلی حضرت شاه و اصلاحات بی نظیر ایشان، آیا می‌توان روشنی خورشید را منکر شد؟» نوشته شد، حاکی از نکات زیر بود: «..... در دوران رضاشاه و به واسطه‌ی پیشوایی او ایران در مدتی کمتر از ده سال زنده شده است. یعنی ملت چند سال پیش که با سرعت رو به سقوط و فنا می‌رفت، اینک وضع تازه‌ای به خود گرفته و با قدم‌های بلند برای احراز زندگانی با عظمت جلو می‌رود. این نهضت اصلاحی و اجتماعی را باید نه فقط نهضتی دولتی و نظامی و سیاسی، بلکه نهضتی اجتماعی، اقتصادی و ادبی خواند؛ زیرا برخلاف سایر نهضت‌های ایرانی که طبق قانون تکامل به تدریج انجام می‌شد و پنجاه یا صد سال وقت لازم بود، وضعیت فعلی در نتیجه‌ی جرأت و اصلاحات شاه میسر شده است» (سند شماره ۱۷۱۸۳/۲۹۷۰، آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی).

سند مذکور متن ترجمه‌ی مقاله‌ی منتشر شده‌ی چاپ بیروت است که در مقایسه‌ی اوضاع ایران با کشورهای دیگر، از آلمان و ایتالیا نام می‌برد. با این مفهوم که اگر دو کشور که از مدت‌ها قبل به لحاظ اقتدار و ترقی و تمدن در ردیف دول بزرگ اروپا هستند، نهضت جدید خود را به موسولینی و هیتلر نسبت می‌دهند، در این صورت راجع به ایران که کلیه‌ی وسایل زندگی را فاقد بود، باید چه گفته شود؟ (همان سند، ۱۷۱۸۳/۲۹۷۰).

علاوه بر نوشته‌هایی که منعکس‌کننده‌ی تفکر ناظران خارجی نسبت به تحولات ایران بود، در داخل کشور هم، از یک سو با هدف انتقال تجربیات زندگی نوین غربی و تأثیر گذاری شیوه‌های زندگی مدرن بر افکار عمومی جامعه به عنوان تبلیغ برنامه‌های نوین سازی دولت جراید به انتشار مقالات متعدد پرداختند، و از سویی دیگر

سیاست های آموزشی و در راستای ارتقای سطح آگاهی آحاد جامعه، انتشار مقالاتی از این دست مورد توجه روشنفکران، تحصیل کردگان و از همه مهم تر حاکمیت دولتی قرار گرفت. در سطور زیر رویکرد برخی از این جراید و نشریات با متن مقالات مندرج شده آنها آورده می شود: «... تربیت آمریکایی روح دموکراسی را در اطفال آماده می نماید که برای مصالح اجتماعی، خدمت کنند. از این لحاظ فداکاری و بذل و بخشش در راه امور خیریه یکی از صفات ثانویه آمریکایی ها شده و کمتر کسی است در آمریکا که مبلغی سرمایه به دست آورد و بی درنگ مقداری از آن را در راه نوع دوستی خرج نکند (مطابق احصایه صحیح پول هایی که متمولین آمریکایی تاکنون خرج مؤسسات و امور خیریه کرده، به ۵۰۰ میلیون لیره بالغ می شود)، و امروز بزرگ ترین مؤسسات خیریه و سرمایه داران خیر خواه، از قبیل راکفلر، کلوند و غیره، که در راه سعادت عمومی میلیون ها لیره خرج کرده و می کنند در آمریکا هستند. مطابق احصایه ای که مجله تاریخ درج کرده، راکفلر ۱۱۵ میلیون و کلوند ۳۰ میلیون خرج مؤسسات خیریه در آمریکا و خارج از آن کرده اند» (شفق سرخ، ۱۳۰۵: ۲). یا در مقاله ای دیگر: «آیا قانون روح یک ملت را تغییر می دهد؟ ... قانون روح جامعه را تغییر نمی دهد، بلکه روح جامعه قانون را تغییر می دهد. انگلیس ها از سال ها پیش اصل «آدم باید درست کرد نه قانون» را مورد توجه قرار داده اند» (همان جا).

هدف و سیاستی که توسط دولت در ارائه مطالبی از این دست در پیش گرفته شده بود، بیشتر حول این برنامه بلند مدت دور می زد، تا از همان ابتدای سنین کودکی و در قالب آموزش هایی که در متون درسی و تعالیم عملی، که در سطوح مختلف تحصیلی به دانش آموزان و کودکان داده می شد؛ وظایفی که هر یک از افراد جامعه در برابر خود، دیگران و دولت دارند، نهادینه شود. در نتیجه این انتظام و رعایت قانون که به تدریج و با حاکم شدن بر روح و جان جامعه تثبیت می شود، استحکام و استقرار اصولی پایه های اصلاحات مورد نظر دولت حاصل شود. در همین راستا،

ارتقای نقش و جایگاه زنان که پرورش دهندگان سرمایه های اصلی دولت یعنی کودکان هستند، غافل نبوده، با بالا بردن روحیه خود باوری زنان و ارائه اطلاعاتی مبنی بر مبارزات و تلاش های زنان غربی در دست یابی به سهم و نقش تثبیت شده اجتماعی آنان، فضای متعالی و زیبایی از حصول دستاورد نهایی فعالیت های ایشان را با انتشار مقالات متعدد در باره زنان ترسیم نمودند .

این اقدامات در حالی انجام می شد که تا آن موقع حضور زنان در حدی کم رنگ و صرفاً در قالب شرکت در مراسم عزاداری و روضه ها میسر بود. ضمن آنکه روحانیون به عنوان افرادی معتمد که اصلی ترین محل رجوع زنان برای گرفتن پاسخ مسائل دینی و رسیدگی به حساب های اقتصادی اعم از خرید و فروش املاک و اموالشان به شمار می آمدند. اغلب تولید موقوفات عام المنفعه و خیریه زنانی که مایملک شان را وقف کارهای نیکوکارانه می کردند، برعهده ایشان بود. به موازات کوتاه شدن دست روحانیت از حوزه های فوق، برنامه های دولت در زمینه سازی برای حضور زنان آغاز شد.

با فقدان امنیت روانی مورد قبول خانواده های ایرانی که حضور زنان و دختران خود را در جامعه مناسب نمی دیدند، لازم بود دولت ابتدا به جلب اعتماد عمومی جامعه پردازد. سپس، در جایگزین کردن مسئولیتی که تا پیش از این روحانیت عهده دار بود، چاره ای بیندیشد. در عین حال، بر احساسات و انگیزه های انشان دوستانه افراد که خلئی در بروز تمایلات نیکوکارانه خود می دیدند، مرهمی بنهد. حافظه تاریخی مردم که تا قبل از این، چه در عزاداری های مذهبی و چه در راستای آموزه های دینی اسلام، که خدمت به خلق و دستگیری از بی نوایان و مستمندان را بر خود فرض می شمردند، مرجع سازمان دهنده این امور نهاد روحانیت بود. از یک سو با حذف این نقطه اتصال و از سویی دیگر تمایل دولت به حضور زنان در جامعه، به تصمیمات جدیدی منجر شد که ابتدا لازم بود برای پاک کردن افکار عمومی از

چگونگی نقش آفرینی دولت و اختیارات آن، تعاریف تازه ای ارائه شود. در روند اجرای این برنامه نیز با جا انداختن این مسئله که مخالفت با روحانیت به معنای مخالفت با امور دیگر مثل امور خیریه نیست، دولت رأساً وارد حوزه خدمات اجتماعی و خیریه شد و به تبیین تعریف جدید خود از این نوع مشارکت و تعامل پرداخت، مبنی بر اینکه به عنوان یک دولت نوین وظایفی دارد. ضمن اینکه رسیدگی و سامان دهی مشارکت و وظایف آحاد جامعه، شامل زن و مرد بر عهده قانون گذار- دولت- است و مبادرت به انجام هر اندازه از این امور نیز نیازی به اطلاع نهاد روحانی ندارد، بلکه با سازمان دهی و مشارکت دولتی معنادار خواهد بود.

از همین نقطه به عنوان ورود زنان به عرصه های اجتماعی بی خطر استفاده کرد. ضمن اینکه تلاش می شد به مرور با فراهم شدن شرایط فرهنگی جامعه، حضور در عرصه های دیگر نیز تسهیل شود. به همین منظور، با انتشار مقالات آموزشی و نوشته های اجتماعی که بیشتر شامل تجربیات زنان در کشورهای پیشرفته بود، زمینه های لازم اجتماعی مورد نظر سیاست های خود را فراهم کرد.

از جمله مطالبی که می توان به آنها اشاره کرد، مقالاتی است که در روزنامه عالم نسوان و با تمرکز بر مسائل ویژه زنان منتشر می شد: «... زن ایرانی قابلیت پزشک شدن را داشته، می تواند دکتر شود. قبل از آن ممالک متحده آمریکا از وجود یک طبیبه خالی بود، ولی بعدها بیش از هزاران زن مشغول این خدمت بزرگ ملی شدند. در دوره پهلوی در ایران هم بیش از یکی دو نفر طبیبه ایرانی نمی توان یافت، اما پیشرفت های کنونی نسوان و اشتیاق دختران به تحصیلات عالیه زمینه لازم را فراهم کرد که چند سال بعد متجاوز از صدها زن و دختر جوان عهده دار این وظیفه مهم حیاتی بگردند. طولی نکشید که زنان پزشک ایرانی هم همان فرصت هایی که نسوان ممالک دیگر داشتند، دارا شدند. به علاوه طبابت، برای تدریس در مدارس دخترانه و برای زندانیان و اطفال و مجانین و دارالایتام ها، پزشک لازم بود. به علاوه، فرصت

خدمت در قسمت حفظ الصحه، پرستاری اطفال و خدمت در بین طبقات خیلی فقیر نیز فراهم آمد» (عالم نسوان، ۱۳۱۰: ۱۵۶-۱۵۵). در نوشته ای دیگر با عنوان «زن ایرانی چه می تواند بکند؟» آمده است: «... اداره صحت ایران، مانند سایر ممالک، تلاش می کرد پرستاران لایق و تحصیل کرده برای سرکشی منازل اشخاص فقیر استخدام نماید تا آموزش هایی در باب حفظ صحت و تندرستی به آنها بدهند و نیز اوضاع صحتی مدارس و اطفال را معاینه کرده، از امراض مسری جلوگیری به عمل آید. علاوه بر این، جمعیت شیر و خورشید سرخ وظیفه داشت پرستاران حاذق استخدام نمایند تا در موقع ضرورت از وجود آنها استفاده شود و چنانچه پرستار دارای خانواده می شد، بهتر از سایرین می توانست پرستاری و مراقبت نونهالان خود را عهده دار شود» (همان: ۲۱۶-۲۱۴).

علاوه بر آنچه تاکنون ذکر شد، به دیدگاه ها و رؤیاهای شخصی رضاشاه در اجرای اقدامات اجتماعی منجر به ایجاد و تکوین بخش های مختلف تحت عنوان اصلاحات نوین باید اشاره نمود. تفکر غالب دولت رضاشاه و آمال روشنفکران آن دوره حکایت از این عقیده دارد که: «هیچ ملتی ترقی نکرد و به اوج رفعت نرسید، مگر به همت صاحبان همت که در راه هم وطنان خود از بذل مال مضایقه نمودند. چه، این مسأله یقین است که مصارف کلیه امور خیریه را دولت نمی تواند متحمل شود و مالیات کفاف این مخارج را نکند. لذا تأسیس مدارس، دارالایتام، بیمارستان و کلیه جاهای خیریه و بسیاری از مؤسسات نافع، بدون کمک و مساعدت صاحبان سرمایه، امری دشوار است. مسیر ترقی ملل غرب و آمریکاییان همین مسأله است که اکثر سرمایه داران آن ممالک مبالغ هنگفت وقف دولت و ملت خود می کنند» (عصر پهلوی، ۱۳۰۸: ۶). روند پی گیری این برنامه ها عملاً با اوامر حکومتی ضمانت اجرایی می یافت. به دنبال آنچه که به عنوان فعالیت و اقدامات نخبگان جامعه برای آماده سازی شرایط و بالا بردن قابلیت عمل دولت به مرحله اجرا درآمد، این بار،

برنامه های نوین سازی و اجرای اصلاحات، با تسلط نظام حکومتی رضاشاهی تحت اندیشه های ملوکانه و افکار مقام عالی سلطنت در قالب قوانین، دستورات و سیاست های نوگرایانه حاکمیت بروز یافت. چنانکه دو روز پس از آنکه به سلطنت رسید، طی ابلاغیه ای اعلام کرد: «... عموم اهالی ایران اعم از مراکز و ولایات بدانند که از تمام مجاهدات و زحماتی که من از بدو امر در حصول مراتب امنیت و تهیه طرق سعادت و عظمت این مملکت متحمل شده بودم، همیشه دو اصل مهم را سر سلسله سایر مکنونات خود قرار داده ام:

۱. اجرای عملی احکام شرع مبین اسلام؛

۲. تهیه رفاه حال عموم ( سند نمره ۲۹۷۰۳۵۲۵۰-۲، آرشیو سازمان اسناد و

کتابخانه ملی ایران؛ قاضی، ۱۳۷۲: ۲۵).

مروری بر اندیشه ها و اهداف مستتر در کلام شاه، چه به عنوان سخنرانی، و چه به شکل مصاحبه و نوشته هایی که افکار و اندیشه های وی را نقل کرده اند، میزان نفوذ و تأثیر این الگوها، اعم از نمونه های برگرفته از تشکیل مؤسسات خیریه رفاهی-بهداشتی اروپایی و آمریکایی؛ یا در قالب دیده های افراد دست اندرکار دولتی و حتی شخص رضا شاه در دیدارهای رسمی و دیپلماتیک اش از کشور ترکیه و به تأسی از آنچه در آن کشور نیازهای جامعه را پاسخگو بوده، در صدد اجرای برنامه هایی از این قبیل و با همین هدف در ایران برآمد. مؤسسات، بنگاه ها، نهادها و سازمان هایی که با تأکید بر کارکرد خیریه آنها، برای رساندن ایران به جایگاهی متفاوت در عرصه خدمات رفاهی و بهداشتی دولتی به آحاد جامعه مورد توجه حاکمیت قرار داشتند.

رضاشاه در زمانی که رؤیای بزرگ نوسازی ایران را در سر پرورش می داد، درباره موقعیت و مشکلات ایران و هدف از انجام اقدامات خود چنین گفته است: «.... من به قوه بازو و نیت خالص و استقامت خلل ناپذیر خود تکیه کرده ام. در رأس دولتی قرار گرفته ام و تصمیم دارم که آنچه کهنه و فرسوده و از کار افتاده است،

درهم خورد کنم و از میان بردارم. هر اساس سست ضعیفی را منهدم سازم. هر عضو فاسدی را قطع کنم. یک عصر جدید و یک مملکت نو و یک ملت با نشاط و امیدوار به وجود بیاورم» (بصری، بی تا: ۱۶۴).

نتیجه سخنان خود را در تأسیس میزان قابل توجهی مؤسسات عمومی مانند دانشسراها، دبیرستان های دخترانه و پسرانه و بیمارستان ها جستجو می نمود، تا توانسته باشد خود را به سیاست های دوباره سازی یک ملت به عنوان عملکردی عظیم نزدیک سازد (همان: ۲۲۶). ایدئولوژی وی که بیشتر مبتنی بر نوعی ناسیونالیسم دولت گرا بود، عملاً تا حدودی خشم ناشی از ناتوانی و عقب ماندگی ایران و دخالت بیگانگان در امور کشور در بحبوحه وضعیت ملت‌هت اواخر قاجار و بروز جنگ جهانی محسوب می شد، که با دیدی منصفانه تر، این اقدامات را نباید ماجراجویی های شخصی و تلقی عوامانه از اصلاحات دانست.

رضاشاه پیوسته می گفت: «... من اکنون از اوضاع و احوال جهان و نفوذ غیر مشروعی که همسایگان در شئون اجتماعی کشور دارند به سود میهنم بهره مند می شوم. پس از الغای کاپیتولاسیون و تسلط بر اوضاع، نفوذی را که آنان بر اثر ناتوانی زمامداران یک صد ساله اخیر کرده اند، ریشه کن خواهم کرد و راه نفوذ هر اندیشه بیگانه ای را از همسایگان و دیگران در امور داخلی کشور برای همیشه خواهم بست و ایرانی به تمام معنا ایرانی و پیوسته ایرانی به وجود خواهم آورد» (بینا، بی تا: ۱۷۰).

ضمن اینکه در هدف واقعی خود از انجام کارهایی که به نام تحول نوین در ایران پی گیری می شد، بارها سخنان جالبی را مطرح کرده که یکی از این سخنرانی ها هنگام اعزام دانشجویان به اروپا، حاکی از این است که «... هدف اصلی ما در اعزام شما به اروپا آن است که آموزش اخلاقی ببینید. چرا که می بینیم کشورهای غربی به مقام بلندی دست یافته اند، چون آموزش اخلاقی کامل و همه جانبه ای دارند. اگر فقط آموزش علوم بود، نیازی به اعزام شما به خارج نداشتیم و می توانستیم معلمان و

استادان خارجی استخدام کنیم. ... نمی‌خواهم ایرانیان را به نسخه بد یک اروپایی تبدیل کنم. این کار ضرورتی ندارد. چون سنت‌های قدرتمندی پشت سر آنها قرار دارد، می‌خواهم از هم‌وطنانم بهترین ایرانیان ممکن را بسازم. لزومی ندارد به طور اخص شرقی یا غربی باشد، هر کشوری قالب خاص خود را دارد. این قالب باید تحول یابد و اصلاح شود، به طوری که در آن شهروندانی تربیت شوند که نسخه دیگران نباشند. افرادی با اعتماد به نفس بار آیند و از ملیت خود احساس غرور کنند» (فوران، ۱۳۷۷: ۳۳۸).

وی برای رسیدن به این آرزو از هر روش والگویی که در نیل بدان مؤثر باشد، غافل نمی‌ماند. زیرا عقیده داشت این کار نیاز به فعالیت‌های زیادی دارد، باید شناسایی شود که حتی گاهی خشونت و زور را لازم می‌نمایاند. رضاشاه برآمده از اوضاع زمانه خود، پا به پای استفاده و اجرای مدل‌های غربی، از ظرفیت‌های موجود وابسته به شخصیت مردم ایران هم استفاده برد. حکومت دیکتاتوری مبتنی بر استبداد فردی از جمله این ظرفیت‌ها بود که برای مردم ایران و برخورد با دولت‌هایی با این خاستگاه سیاسی امری ناشناخته به شمار نمی‌آمد، بلکه در بسیاری مواقع از سوی حکومت‌ها به عنوان اهرم‌های کارآمد مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفت.

رضاشاه برای جامعه عمل‌پوشاندن به هدف اصلی‌اش (نظم‌نوین) از بسیاری صفات معنوی مردم هم بهره‌برداری نمود، ضمن اینکه از تجربیات خارج از مرزهای ایران نیز غافل نماند. از جمله با پی‌گیری و الگو برداری از تحولات و پیشرفت‌هایی که در ترکیه صورت گرفته بود، استفاده کرد (آوری، همان: ۵۹-۶۰/۱). درحالی‌که بین دو جامعه ایرانی و ترک، اشتراک جغرافیایی، فرهنگی و تمدنی وجود دارد، همچنین در ظاهر دو کشور در یک زمان (در دوره رضاشاه و آتاتورک) گام در راه توسعه نهادند؛ اما با وجود داشتن مشابهات بسیار زیاد بین عملکرد رؤسای این دو کشور، اصلاحات و تحولاتی که در ایران دوره رضاشاه به وقوع پیوست، فاقد یک



رشته مؤلفه های لازم برای نوسازی و یا حداقل در سطح الگوی نوسازی آتاتورکی بود. آتاتورک مؤسس نظام اقتدارگرایی بود که در آن حداقل گردش قدرت میسر بود. اما رضاشاه با پایه گذاری نظامی که عرصه قدرت را شخصی، و ساختار سنتی سلطنت را از عرصه تحول باز داشته بود، رویکردهای دموکراتیک درحوزه توسعه سیاسی را از مجموعه اصلاحات خود خط زده بود. فعالیت احزاب، تشکل های اصناف و توجه به نظرات مجلس عملاً جایی نداشت. در مقایسه باید موفقیت نسبی الگوی اقتدارگرایی آتاتورک را مرهون نوسازی در عرصه سیاست دانست. در ترکیه اصلاحات ازدوران عثمانی ها شروع شد. آن هم به علت شکست هایی که از ارتش های نوین اروپایی خوردند و در نتیجه به فکر اصلاح در ارتش که برایشان دارای اهمیت زیاد بود، افتادند. با اعزام دانشجو به اروپا، تحصیل کردگان غربی در جامعه عثمانی حضور یافتند. انحلال ینی چری به این اصلاحات سرعت بخشید و با ممنوعیت استفاده از عمامه و جایگزینی فینه، همچنین رواج روزنامه نگاری که به عصر تنظیمات موسوم شد، روز به روز این تحولات در دو حوزه هم عرض (کاستن قدرت ملاکین عثمانی از طریق آشنا کردن آنان با مفاهیم جدید غربی و احیای حس ملی گرایی) پیش می رفت. مجموعه این شرایط زمینه ظهور آتاتورک را فراهم نمود.

اما در ایران اصلاحات با پیشینه ای دیگر قابل بررسی است. اولین نقطه آشنایی مستقیم ایرانیان با مفاهیم جدید و مطالبه عدالتخانه به انقلاب مشروطه باز می گردد. تشکیل مجلس و تصویب قانون اساسی مردم را برای اولین بار با نقش خود در تحولات کشور آشنا کرد و از اختیارات مطلقه شاه کاست. تضعیف شاهان قاجار زمینه ظهور رضاخان را فراهم کرد، اما تفاوتی که با دوره آتاتورک در این مقایسه وجود دارد، زمینه ظهور در مسایل داخلی بود. در ترکیه مسایل داخلی به گونه ای دیگر نشأت گرفته از شکست عثمانی ها بود. نیاز به روشنگری و کار فرهنگی ظهور آتاتورک را میسر نمود. اگرچه راهی که هر دو را به دیکتاتوری کشاند یکی بود، اما

آتاتورک از جهت فرهنگی اقداماتی به عمل آورد که با تکیه بر شخصیت فرهنگی او بروز یافت. آتاتورک نویسنده، مترجم و ناشر یک روزنامه بود که با جنس سوابق کاری رضاشاه تفاوت زیادی داشت. درحالی که آتاتورک به عنوان مصلح بزرگ ترکیه اصلاحاتش را به راحتی و آزادانه به اجرا درآورد و حتی به رقابت نهاد، رضاشاه سخنرانی عمومی نداشت و رساله یا مقاله ای در مورد اهداف و برنامه های خود به جای نگذاشت.

در نتیجه، آنچه در ایران بروز نمود اقدامات عملگرایی شاه بود که با اهداف سریع، ناگهانی و عملی می توانست به بار بنشیند. هر چند که همین مسئله و بی نظمی هایی که در اولویت ها و روند اجرای اقدامات اصلاحی دولت به وجود آمد، از عوامل اصلی انتقادات گروهی روشنفکر به عملکرد رضاشاه محسوب می شد. در واقع، از همان آغاز قدرت گیری رضاخان و آتاتورک، با وجود تأثیری که سیاست های آتاتورک بر افکار و برنامه های رضاخان نهاد، ولی از آن جا که در دو ظرف متفاوت باید این مظروف ها به نتیجه می رسید، در محصول به دست آمده، تفاوت های بسیار نمایان است. به عبارتی دیگر، در ترکیه به دلیل نهاد های سیاسی موازی که آتاتورک در آنکارا ایجاد کرد، توانست از حمایت روشنفکران متعهد و متحد و همچنین ارتش به نفع اهداف و سیاست های خود بهره برداری کامل نماید. دوراندیشی و قاطعیت وی نیز از جمله عواملی به شمار می آمد که در این امر بسیار حائز اهمیت بود (اتابکی، ۱۳۸۵: ۸۵).

در مقابل، رضاخان نه به حفظ نهاد های مستقل تمایلی داشت، و نه از حمایت کامل محافل اصلاح طلب ایران برخوردار بود. وی که از مدت ها پیش به تحولات ترکیه توجه ویژه داشت، تجربه جمهوری نو بنیاد ترکیه را الگوی مناسبی تصور می کرد که همراه هوادارانش در اقدامی نسنجیده و بدون در نظر گرفتن شرایط اجتماعی و زمان نامناسب طرح مسئله جمهوری خواهی، به وضعیت نابسامان و آشفته ایران آن

زمان دامن زد. درحالی که در اطراف وی کسانی چون داور حضور داشتند که از ستون های قوی فکری و قدرت رضاخان به شمار می آمدند و او را چون مردی مقتدر ستایش می کردند و با اکثر برنامه های اصلاحی اش موافق بودند (همان جا). اقدامات مستعجلی از این دست و به مرور با در پیش گرفتن خودسری و اقتدار طلبی؛ نیروهای حامی خویش را از دست داد. یا با طرد و تبعید و اعدام، آنان را از عرصه قدرت دور نمود.

رضاخان که آتاتورک را الگوی خوبی برای تقلید زندگی نوین تلقی می کرد، تلاش نمود به تبعیت از کارهایی که آتاتورک انجام داد، از الگوهای اروپایی ملت سازی، یا بهتر بگوییم دولت سازی، پیروی کند (احمدی، ۱۳۶۹: ۲۰۹). پس از آنکه به تخت سلطنت نشست، کماکان تحولات ترکیه را مد نظر داشت و کلیه اختلافات مرزی بین دو کشور را، که سابقه ای دیرینه داشت با تسامح برطرف نمود (صفائی، همان: ۶۴). یکی دیگر از وجوه مورد مقایسه بین ایران و ترکیه در این زمان، مربوط به تفکر حاکم بر ترکیه نسبت به وضعیت زنان در جامعه بود. این تفکر که از طرف رضا شاه دنبال شد، اعتقاد به این نکته بود که عقب ماندگی سازمان اجتماعی، معلول خواری زنان در جامعه بود (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۱۵۰).

از این رو، اصلاحاتی هم که آتاتورک به وجود آورد، در شیوه زندگی مردم و با تأکید بر نقش زنان بود. سپس به فکر ریشه یابی تمدن ترکان با ارائه تصویری از گذشته ترک با ملی گرایی شکل گرفته اواخر قرن ۱۹ و دوران ترکان جوان افتاد. کاری که توسط رضاشاه هم به عنوان یک سیاست مهم مورد پی گیری دقیق قرار گرفت.

نقطه مشترک رضاشاه و آتاتورک نظامی بودن آن دو است، که در مواقعی از قدرت قهریه برای عملی کردن اهداف خود استفاده کردند. درحالی که مفاهیمی چون ملی گرایی مورد نظر رضاشاه از برنامه هایی بود که مورد توجه خاص قرار داشت، اما

نگرانی از مشکلات خارجی که می توانست سلطنت وی را هدف بگیرد، این امر را تحت الشعاع قرار داد. لذا، با حمایت از ملی گرایی و بهره گیری از عنصر ناسیونالیسم، درعین حال که گذشته اسلامی را کمال مطلوب ایران نمی دانست؛ با تکیه بر منبع مقدسات و شکوه و عظمت ایران قبل از اسلام، سعی در جلب عواطف مردمی داشت. در حرکتی دو سویه، ضمن آنکه بر حفظ میراث باستانی ایران تأکید می شد، ابزارها و مزایای تمدن جدید غرب با اشتیاق مورد توجه قرار داشت. از فن آوری، قانون و اقتصاد اروپایی، که به عنوان جزئی از خصایص تمدن اروپایی، با به کارگیری ابزارهای فرهنگی ملی گرایانه، به گونه ای که بتواند در راستای سیاست های دولت مساوی و همانند با ملت های غربی مورد بهره برداری قرار گیرد، توسط ایرانیان استفاده شد. نتیجه مستقیم و منطقی حاصل از ملی گرایی و تأکید بر جنبه های مادی آن، ایجاد عرفی گرایی، سکولاریسم (جدایی دین از سیاست) می شد.

تفاوت های اساسی با آنچه به عنوان نظام سکولار در ترکیه مشهور است، با آنچه که در ایران دوره رضا شاه اتفاق افتاد، به چشم می خورد. به این معنا که در ایران، بر اساس قانون اساسی، نظام حکومتی سلطنتی و مذهب رسمی اسلام شیعه معرفی شده بود. شاه هم بر اساس همین قوانین مدافع ایمان و دین تلقی می شد. رضاشاه هیچ گاه این قوانین را نقض نکرد، و هر چند که رفتار عملی او به تحلیل جایگاه دین انجامید و به ضعف روحانیون و تقدس ایشان منجر شد، اما در برابر نظام حکومتی ترکیه که رسماً با حذف خلافت اسلامی عثمانی از سوی آتاتورک، لائیک و دین جدای از سیاست اعلام شده بود، وضع متفاوتی داشت که نوع عملکرد و بازتاب مردمی در ازای رفتارهای حکومتی را کاملاً متفاوت با واکنش های مردم ترکیه می نمود.

رضا شاه جزو برنامه های خود در ساختار اجتماعی، تمرکز قدرت اقتصادی در دست دولت مرکزی ملی را در نقطه ویژه ای از توجه قرار داد. تمایل به حمایت از این حرکت ملی جز با سازگاری سریع با پیشرفت ها و دستاوردهای مادی غرب میسر

نمی شد. از نظر داخلی، سیاست ترکیه نوین، مبنی بر صنعتی کردن کشور بود. آتاتورک به سبک زندگی ملل غرب و اشاعه علوم و اصول فنی بین آنان توجه نمود. بی نیاز کردن مملکت از مسایل اقتصادی با همین هدف دنبال شد. قوانین تجاری و کشاورزی کار را به همین منظور از کشورهای غربی از جمله آلمان، فرانسه و ایتالیا اقتباس کرد (نرسی، ۱۳۲۰: ۲۵). این رویکرد به ساخت کارخانه هایی در ترکیه منجر شد که همین سیاست را با اقتباس از عملکرد آتاتورک، رضاشاه در ایران پی گیری کرد و برای صنعتی کردن مملکت از دول غرب کمک گرفت.

سیاست اقتصادی آتاتورک بر اتاتیسیم (سیاستی که دولت در همه امور دخالت داشت و برای توسعه زمینه های اقتصادی دست به اقدامات لازم می زد) استوار بود. رضاشاه هم این سیاست را ادامه داد، هر چند که با مشکلات بزرگ از جمله سقوط ارزش ریال مواجه شد، به گونه ای که پس از آغاز جنگ دوم جهانی به مرحله هشدار دهنده ای رسید (آوری، همان: ۱۱۹-۱/۱۱۸). در حالی که در ترکیه کارخانه های کاغذ، سلولز، ابریشم، شیشه، بطری، چینی و موارد صنعتی متعدد دیگری به تبعیت از این سیاست ایجاد شد، در ایران نه تنها نتایج چشمگیری حاصل نشد؛ بلکه اوضاع هم بدتر گردید. چرا که شیوه عملکرد رضاشاه و آتاتورک با یکدیگر متفاوت بود. در نتیجه، پیامدهای متفاوتی را به دنبال داشت.

آتاتورک ریشه ای تر و علمی تر به قضایا می پرداخت و پیشینه فرهنگی او، نوع عملکردش را هم متفاوت می ساخت، اما به دلیل روح نظامی و عدم انعطاف فرهنگی رضاشاه در برابر رویکردهایی که هر چند از سر علاقه به پیشرفت صورت می گرفت، نتیجه متفاوتی به دست آمد. تحولات ترکیه در پذیرش تمدن غرب از سوی سیاستگذاران فرهنگی دولت رضاشاه، نوعی قبطه و حسادت نسبت به ترک ها را در میان مسئولان ایران به وجود آورده بود (نوری اسفندیاری، ۱۳۳۵: ۷۷۴).

در ضمن سفر رضاشاه به ترکیه نیز، از تأسیسات و بخش های مختلف اقتصادی و اجتماعی در حال پیشرفت آن کشور بازدیدهایی صورت گرفت. در بازگشت، رضاشاه با تجربیات آتاتورک درانجام اصلاحات، روحیه مضاعفی برای انجام برنامه های خود به دست آورد که آهنگ تغییرات اجتماعی و اقتصادی ایران را تندتر نمود. اهمیت این سفر تنها در دو کشور ایران و ترکیه احساس نمی شد، بلکه تا چندین هفته تیر صفحات اول جراید اروپا و آمریکا گردید (بصیرت منش، همان: ۶۱).

گزارش های به جای مانده از رجال دولتی دستگاه حکومت رضاشاه، که خود در این سفر حاضر بوده اند، حاکی از این ماجراست که بلافاصله پس از بازگشت رضاشاه به ایران، سلسله تحولاتی اساسی در زمینه اوضاع اجتماعی انجام شد (اعظام الوزاره، ۱۳۴۲: ۸۱-۷۸/۲؛ دولت آبادی، ۱۳۶۱: ۴/۴۳۱). تحولاتی چون تغییر کلاه لبه دار اروپایی (صفایی، همان: ۳۴۶)، کشف حجاب و همچنین اقدامات رفاهی و عمرانی، همان گونه که می خوانیم: «این مسافرت و دیدن اوضاع ترکیه در وجود شاه اثرهای نیکو بخشید و پس از آمدن به ایران جد و جهد او در آبادی شهرها و راه ها و تبدیل اوضاع کهنه به اوضاع تازه بر زیادت گشت، خصوصاً که رئیس جمهور [آتاتورک] وعده بازدید داد و شاه می خواست تا موقع آمدن او به ایران، خیلی بر اصلاحات داخلی افزون شده باشد» (همان جا).

دولت آبادی پا را از این فراتر می گذارد و ادعا می کند، که شاه از ترکیه به دولت خود تلگراف کرد رعیت ها برای اینکه در آفتاب تند کار می کنند، کلاه تمام لبه بر سر بگذارند. مخبرالسلطنه هم که گزارش هایی از این سفر داده است، می نویسد: «این مسافرت و کیفیت مجالس، شاه را در خط تأسی صرف و تشبه به اروپایی انداخت (هدایت، ۱۳۲۹: ۵۱۶-۵۱۵). از دید عیسی صدیق، سفر ترکیه تأثیر زیادی مبتنی بر تحولات ترکیه، به خصوص در حشر و نشر مرد و زن و اشتغال زنان ترک، بر رضاشاه نهاد. از قول صادق مستشارالدوله سفیر ایران در ترکیه هم نقل می کند شبی

پس از پایان ضیافت رسمی، وقتی شاه به محل اقامت خود مراجعت کرد، تا پاسی از شب نخواهید و قدم می زد و فکر می کرد و گاه با صدای بلند می گفت: عجب! عجب! و به مستشار الدوله می گفت: "من تصور نمی کردم ترک ها تا این اندازه ترقی کرده و در اخذ تمدن اروپا جلو رفته باشند. حالا می بینیم که ما خیلی عقب هستیم، مخصوصاً در تربیت دختران و بانوان، و باید بی درنگ با تمام قوا به پیشرفت سریع مردم، مخصوصاً زنان، اقدام کنیم" (صدیق، ۱۳۴۵: ۳۰۵-۳۰۱/۲).

نشریات خارجی نیز پس از این تاریخ هرگاه از نهضت تجدد خواهی ایران یاد می کردند، به تأثیرات ترکیه و اقدامات آتاتورک اشاره نموده اند. نشریه بیرمنگام پست، مورخ ۲۹ مه ۱۹۳۵ (۷ خرداد ۱۳۱۴)، تصریح می کند: «شاه ایران به پیروی از ترکیه تجدد و اصلاحات را در کشور خود آغاز کرده است» (نوری اسفندیاری، همان: ۷۱۶؛ بصیرت منش، همان: ۶۲). نشریه نیوز ریویو هم در تاریخ ۵ اوت ۱۹۳۷ (۱۴ خرداد ۱۳۱۶) یادآور می شود: «با آنکه رضا شاه خواندن و نوشتن نمی دانست، به همسایه خود آتاتورک اعتقاد عجیبی داشت و با دیده تحسین به او می نگریست» (صدیق، همان جا). حتی در موضوع مبارزه با روحانیون، به اعتقاد گزارشگران خارجی، رضاشاه از آتاتورک تقلید کرد. در این باره نشریه تایم، مورخ ۲۵ آوریل ۱۹۳۸ (۱۵ اردیبهشت ۱۳۱۷)، نوشته است: «شاهنشاه ... آداب و رسوم و لباس و خدمات فنی ملل اروپا را دوست می دارد. همان طور که کمال پاشا چند سال قبل در ترکیه عمل کرد، رضاشاه نیز کسانی که بی جهت عمامه بر سر بگذارند، زندانی می کند» (نوری اسفندیاری، همان جا؛ بصیرت منش، همان: ۶۳).

### نتیجه گیری

با توجه به قدرتی که به طور یکدست در اختیار رضاشاه قرار داشت، روحیات و اصولاً سیاست های رفتاری وی با نفس توجه به افکار عمومی، برای جلوگیری از مخالفت های احتمالی شان دارای تناسب نبود. بعید به نظر می رسد که کلام وی در

ظاهر چیزی و در باطن چیزی دیگر بوده باشد. به عبارتی دیگر، با روحیه بی توجه وی نسبت به عوام فریبی (populism) و پوشش نهادن بر افکار خود، دلیل و هدفی پنهان و متفاوت با آنچه به اصلاحات رضاشاهی معروف است، از عملکرد رضاشاه استنباط نمی شود. این نتیجه محتمل است که چون ایران فاقد هرگونه ساز و کار اجرای اصلاحات، اعم از بخش فکری و زمینه اجتماعی این امور بود، ابزار اجرایی را هم نداشت. در نهایت، در کسب نتیجه مطلوب ناکام ماند. ضمناً باید این را هم در نظر داشت که چون جامعه ایرانی در این دوره یکدست نبوده، درخوش بینانه ترین حالت، شاید تنها بخش هایی از عناصر شهری با رضاشاه و برنامه هایش همراه بودند، و عملاً افراد روستایی از اصلاحات رضاشاهی کنار گذاشته شده بودند.

در نتیجه، به سبب روحیه محافظه کاری، خط مشی مشخصی را در پیش نگرفتند. عشایر و ایلات هم که به زوراسکان یافته بودند، از اقدامات دولت استقبال نکردند. این رویکرد، به ایجاد برداشت ها و اختلافاتی منجر شد که حاکمیت را مجبور به توسل به زور نمود. در موقعیتی که تعبیر رضا شاه از ایدئولوژی ملی گرایی با ملی گرایی که ایران پس از استقرار نظام مشروطه تجربه کرد، تفاوت داشت؛ این معنا در تعاریفی غیر دینی و با واژگان غیر اسلامی طرح می شد. ملی گرایی که متمرکز بر شکوه دولت و شاه بود.

از این رو، این ملی گرایی مانع از دخالت جامعه روحانیت در اصلاحات شد. در نهایت، با عدم اقبال عمومی از عملکرد دولت، که زان پس به صورتی مطلقه درآمده بود و دور شدن رضا شاه از شعارهای سال های نخست سلطنتش، دستاوردهای مثبتی که با تغییرات بنیادینی در نظام اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ایران در مقایسه با ادوار گذشته به دست آمده بود؛ تحت الشعاع قرار گرفت. در صورتی که اگر این وقایع رخ نمی داد، آرمان کسانی که توسعه اقتصادی - اجتماعی ایران هدف اصلی شان بود، حاصل می شد (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۴۵).



## کتابنامه

### الف) کتاب ها

۱. آوری، پیترو. بی تا، تاریخ معاصر ایران، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، عطایی.
۲. اتابکی، تورج. ۱۳۸۵، تجدد آمرانه جامعه و دولت در عصر رضاشاه، ترجمه مهدی حقیقت خواه، تهران، ققنوس .
۳. احمدی، حمید. ۱۳۶۹، قومیت و قوم گرایی در ایران، تهران، نی.
۴. اعظام الوزاره، قدسی. ۱۳۴۲، خاطرات من یا تاریخ صد ساله، تهران، حیدری، ج ۲.
۵. اکبری، محمد علی. ۱۳۸۴، دولت و فرهنگ در ایران
۶. بصری، علی. بی تا، یادداشت های رضاشاه، ترجمه محمد حسین استخر، تهران، مطبوعات .
۷. بصیرت منش، حمید. ۱۳۷۷، علما و رژیم رضاشاه - نظری بر عملکرد سیاسی- فرهنگی روحانیون در سال های ۱۳۰۵ تا ۱۳۲۰، تهران، عروج .
۸. بینا، فتح الله. بی تا، اندیشه های رضاشاه کبیر، تهران، بوذرجمهری .
۹. حکمت، علی اصغر. ۱۳۵۵، سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی، تهران، وحید .
۱۰. حلاج، حسن . ۱۳۳۵، تاریخ تحولات سیاسی ایران (در قرون معاصر)، بی جا، بی نا.
۱۱. دولت آبادی، یحیی. ۱۳۶۱، حیات یحیی، تهران، فردوسی، ج ۱.
۱۲. رازی همدانی، عبدالله. ۱۳۱۷، تاریخ ایران از ازمئه باستانی تا سال ۱۳۰۶، تهران، نشر تهران .
۱۳. صدیق، عیسی. ۱۳۴۵، تاریخ فرهنگ ایران، تهران، سازمان تربیت معلم، ج ۲.
۱۴. صفایی، ابراهیم. بی تا، بنیادهای ملی در شهریاری رضاشاه کبیر، تهران، اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر .
۱۵. عاقلی، باقر. ۱۳۷۱، خاطرات یک نخست وزیر (دکتر احمد متین دفتری)، تهران، علمی .
۱۶. فوران، جان . ۱۳۷۷، تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ترجمه احمد تدین، تهران، رسا .
۱۷. قاضی (شکیب)، نعمت الله . ۱۳۷۲، علل سقوط رضاشاه، تهران، آثار .

۱۸. کاتوزیان، محمد علی . ۱۳۷۲، اقتصاد سیاسی ایران از مشروطه تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، مرکز، چ ۱.
۱۹. لمبتون، کاترین. ۱۳۴۵، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهرامیری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب .
۲۰. مصلی نژاد، غلامعباس. ۱۳۸۳، پایان جمهوری خواهی در ایران، تهران، قومس، چ ۱.
۲۱. نرسی، عباس. ۱۳۲۰، ترکیه امروز، تهران، چاپخانه ایران .
۲۲. نفیسی، محمد رضا. ۱۳۷۱، نگاهی به سیر اندیشه اقتصادی در عصر پهلوی، تهران، طرح نو .
۲۳. نوری اسفندیاری، عباسقلی. ۱۳۳۵، خاطرات زندگی، تهران .
۲۴. هانتینگتون، ساموئل. ۱۳۷۰، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، علم .
۲۵. هدایت، مهدی قلی. ۱۳۲۹، خاطرات و خطرات (قسمت اول)، تهران، رنگین.
26. Morton, Rosalie slaughter. 1940, A doctor's Holiday in Iran, Funk .

### (ب) روزنامه ها و اسناد

۱. شفق سرخ، سال ۵، ۱۳۰۵: ۲ .
۲. عالم نسوان، ۱۳۱۰: ۲۱۶-۲۱۴ .
۳. عصر پهلوی، فروردین ۱۳۰۸، سال ۴، شماره ۳: ۲ .
۴. قوانین و مصوبات مجلس، ۲۸۶ - ۲۸۳
۵. سند نمره ۲۹۷۰۳۵۲۵۰-۲، آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
۶. سند شماره ۲۹۷۰۱۷۱۸۳، آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران .